

راویان بی‌صدای دردهای غزه

عکسی از بیمارستان ناصر خان یونس در جنوب نوار غزه

برنده جایزه بنیاد معتبر عکس‌های مطبوعاتی جهان

در سال ۲۰۲۴ شد؛ در دویستمین روز بعد از عملیات

«طوفان الاقصی» در باره عکس‌های پربازدید در این مدت نوشتیم



مجید حسین زاده | روزنامه‌نگار

پرونده

این عکس که نمایی از حزن و فقدان یک زن قدرتمند است، برنده یکی از معتبرترین مسابقات عکاس سال شد. «محمد سالم»، عکاس خبرگزاری رویترز برای این عکس که ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳ در بیمارستان ناصر خان یونس در جنوب نوار غزه ثبت کرد، برنده جایزه عکس سال ورلد پرس فوتویا همان جایزه بنیاد معتبر عکس‌های مطبوعاتی جهان در سال ۲۰۲۴ شد. این عکس هنگامی گرفته شد که خانواده‌های فلسطینی در این بیمارستان به دنبال اقوام خود می‌گشتند که بر اثر بمباران رژیم صهیونیستی مجروح یا کشته شده بودند. این عکس، «ایناس ابومعمر» ۳۶ ساله را نشان می‌دهد که جسد کفن‌پوش دختر ۵ ساله برادرش را در آغوش گرفته است. سالی همراه پدر و مادرش در پی اصابت موشک رژیم صهیونیستی به خانه‌شان جان سپرد. «محمد سالم» گفته این خانم را در سردخانه بیمارستان ناصر در حالی پیدا کرده که روی زمین چمباتمه زده و برادرزاده‌اش را در آغوش کشیده است. «سالم» می‌گوید که این عکس را روز دوم نوامبر سال گذشته با عنوان «لحظه‌ای قدرتمند و اندوهناک که بیانگر مفهوم گسترده رویدادهای نوار غزه است» منتشر کرده است. به گفته هیئت داوران بنیاد عکس‌های مطبوعاتی جهان، این تصویر «ترکیبی از توجه و تکریم است که نگاهی همزمان استعاری و واقعی به فقدان تصویرناپذیر می‌اندازد». «ریکی راجرز»، دبیر عکس و ویدئوی رویترز در مراسم دریافت این جایزه در آمستردام گفت: «محمد خبر دریافت جایزه‌اش را با تواضع دریافت کرد و گفت این عکسی نیست که کسی برایش جشن بگیرد اما از این استقبال می‌کند که جایزه امسال موجب دیده شدن بیشتر این عکس شود». آقای راجرز گفت: «محمد امیدوار است با این جایزه جهان از تأثیرهای انسانی جنگ، به ویژه روی کودکان بیشتر آگاه شود». بنیاد ورلد پرس فوتو، که در آمستردام مستقر است، می‌گوید از زمان آغاز جنایت‌های رژیم اشغالگر علیه مردم فلسطین، ۹۹ خبرنگار و کارکنان رسانه‌ها در این سرزمین‌های فلسطینی کشته شده‌اند. به همین بهانه و در دویستمین روز بعد از عملیات طوفان الاقصی در پرونده امروز زندگی‌سلام تعدادی از تصاویر پربازدید در رسانه‌های جهان از غره‌امرو خواهیم کرد.



در زندگی سلام امروز بخوانیم:

۵ ابزار ساده برای حفظ سلامتی فیزیکی
حین کار یا تماشای فیلم

عاقبت فرار از خانه
به عشق خواستگار شیشه‌ای

واکاوی ماجرای زنی که بعد از ۱۲ سال زندگی مشترک به
بن‌بستر سیده‌چون قبل از ازدواج تصور می‌کرده با عشق
می‌تواند شوهرش را از دام اعتیاد نجات دهد

تنهایی عامل اعتیاد به غذا و میل به شیرینی؟

طنز | اسرار کانال تلگرامی پروفیسور سمیعی
لورفت

روایتگران جان‌برکف مشغول کارند

تنظیم خبر در زیر بمباران ناچوانمردانه و در میان هزاران آواره، مجروح و... سخت‌ترین کار دنیا است. استرس این که هر لحظه، ممکن است برای آخرین بار دست به قلم شوی، امان انسان را می‌برد. آن هم در شرایطی که مدام با قطع اینترنت، کاری می‌کنند که بعد از سانسور شدید در رسانه‌های جهان، شبکه‌های اجتماعی هم نتوانند این حجم از سفاکی را به گوش مردم جهان برسانند.



بفرمایید افطار



نبود آب و غذا و حتی سرپناهی برای آن که اعضای یک فوج اهریمن؟ پس گریه کن... گریه کن پسر. گاهی مردها هم گریه می‌کنند، وقتی که دیگر تنها شده‌اند. اما بدان که تو تنها نیستی. هنوز هم جمع شوند، باز هم باعث نشد که سفره‌های سحر و افطاری ماه مبارک رمضان در غزه از تب و تاب بیفتد. اهالی مظلوم این شهر زیر آتش رژیم اشغالگر، در حال افطار هستند و باور دارند خدا به شدت برای آن‌ها کافی است.

مرد گریه می‌کند

گریه نکن پسر، مرد که گریه نمی‌کند. مردمی ایستد، می‌جنگد، خاکش را پس می‌گیرد. اما... چگونه؟ با دست خالی؟ بدون پشتوانه؟ در برابر یک فوج اهریمن؟ پس گریه کن... گریه کن پسر. گاهی مردها هم گریه می‌کنند، وقتی که دیگر تنها شده‌اند. اما بدان که تو تنها نیستی. هنوز هستند کسانی که دست‌ت را بگیرند. گریه‌هایت که تمام شد، بر خیز پسر.



ایستاده در میان غبار

این عکس از «مصطفی حسونا»، یکی دیگر از عکس‌های برگزیده و شایسته تقدیر بنیاد معتبر عکس‌های مطبوعاتی جهان در سال ۲۰۲۴ است. این تصویر، زنی را در میان خرابه‌های آپارتمان‌های شهری نشان می‌دهد که به جای شیون و زاری، بلند شده و ایستاده تا نشان بدهد که قصد تسلیم شدن ندارد.



در حسرت یک وعده غذا

قابلمه‌اش را برداشت تا برود و کمی غذا برای خودش و خواهر کوچک‌ترش بگیرد. وقتی به سیل جمعیت رسید، در دلش خدا می‌کرد که حداقل چند کفگیر غذا بعد از این انتظار طولانی در صف، نصیبش بشود. نوبتش که شد، به جلو دیگر سیده بود. یکپوبند دلش پاره شد! اصلا صدای آشپز را نشنید که داد می‌زد: تمام شد! تمام شد!



تانک‌ها رفتنی‌اند

دوباره صدای آب‌بازی بچه‌ها در ساحل، دویدن‌شان دنبال یکدیگر، خنده‌های خانواده‌ها در دورهمی‌ها، بازی رقص با هم و... در این



ساحل شنیده خواهد شد. این تصویر از نوار غزه قبل و بعد از هفتم اکتبر ۲۰۲۳، خبر از امید روزهایی می‌دهد که دوباره آرامش به جای صدای موشک‌اشغالگران به ساحل غزه برخواهد گشت.

درس امروز ما

بچه‌های عزیز، درس امروز حرف الف است. «آ» مثل آینده، مثل آوار، مثل آواره، مثل آه... بچه‌ها! درس امروز را خوب یاد بگیرید. اگر دفتر و قلم دارید، چند بار آن را بنویسید. چون باید یاد بگیرید که دیگر مدرسه‌ای نیست تا در آن درس بخوانید. حتی خانه‌ای هم نیست که در آن بخوابید. ولی بچه‌ها هنوز آینده را داریم. روی همین آوار بنشینید و این درس را بنویسید... آینده... این را درشت‌تر بنویسید.



یک شب ترسناک

امشب از آن شب‌هایی است که از آسمان وزمین آتش می‌بارد. حمله‌ها یکی پس از دیگری صورت شب را چهره‌ای تر می‌کند و صدای مهیب حمله‌ها نمی‌گذارد هیچ کدام چشم روی هم بگذارند. چه انتظار بعیدی! در غزه کسی مدت‌هاست رنگ‌آرامش را به خود ندیده است. برق و اینترنت قطع است و از خانه و اتاق امنی که بشود در آن دراز کشید و شبکه‌های اجتماعی را بالا و پایین کرد خبری نیست. همه چیز در جهنمی‌ترین شکل ممکن سپری می‌شود.



التماس پدرانه

آغوش پدر برایش همیشه امن‌ترین جای دنیا بود. هر وقت کسی به او زور می‌گفت یا از چیزی ناراحت می‌شد، پدر از چشم‌های دخترش متوجه همه چیز می‌شد. اما حالا دیگر دخترش چشم‌هایش را برای همیشه بسته است. التماس پدرم برای این که یکبار دیگر چشم‌هایش را باز کند، نمی‌شوند!



کیکم کجاست؟



پدرش برایش کیک خریده بود تا موقع زدن آمبول که بیشتر بچه‌ها از آن می‌ترسند، حواسش را به کمک آن پرت کند. کودک هم وقتی یک خوراکی در دست پدرش دید، چشم‌هایش برق زد. چند ثانیه بعد، صدای وحشتناکی شنیده شد و در بیمارستان شفا دیگر صدای بیماران شنیده نمی‌شد.

بخند دل‌بندم

خوش آمدی. صفا آوردی. رحمت و نعمت خدا را با خودت آوردی. بدون تو زندگی‌مان امید کم داشت. نور داشت. چشمان‌مان را پر نور کردی. دنیایمان را شاد کردی. حالا تو ما هستی. بخند دل‌بندم. آینده این سرزمین به دست توست. تو باید بزرگ شوی، قد بکشی، قوی شوی تا پشت و پناه من و پدرت باشی. تو باید به جای ما جلوی ظلم بایستی. بخند فرزندم که فردا بخند تو بیاست.



می‌خواهم زنده بمانم

ما باید الان در زمین خاکی محله گل کوچک بازی می‌کردیم و چشم‌مان را به دروازه تیز می‌کردیم اما الان در خون نشسته‌ایم. جایی پر از جنازه‌های کفن پیچ شده و صورت‌های زخمی و دست‌وپاهای بریده. ما الان باید در اتاق آرزویمان را نقاشی می‌کردیم، آن را به پدر و مادرمان نشان می‌دادیم اما حالا نگران در کنار بستر مامان نشسته‌ایم. به او چشم دوخته‌ام تا چشمانش را باز کند و بعد از نوازش‌های همگی بپرسد چیزی می‌خواهی و من بگویم بله مادر. می‌خواهم زنده بمانم.

